
**ویژگی‌های مکتب اصولی حوزه علمیه قم
(مقایسه مکاتب اصولی نجف، سامرا، قم)**

سخنران: حجت‌الاسلام والمسلمین
دکتر سید مصطفی محقق داماد
1385 / 02 / 13

بیانات آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير المرسلين محمد(ص) وآله الطاهرين(ع) واللعن على اعدائهم الى قيام يوم الدين.

قال اميرالمؤمنين(ع): «على المتعلم أن يدأب نفسه في طلب العلم ولا يملّ من تعلّمه ولا يستكثر ما علم».

نثار مولانا و مقتدانا حجت ابن الحسن العسكري(عج) صلواتی محبت بفرمایید. امر فرمودند به عنوان مقدمه برای بیانات ارزشمند عالم جلیل القدر محقق بزرگوار حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای محقق، چند جمله‌ای را مقدمتاً عرض کنیم. ابتدا خیر مقدم می‌گوییم که ایشان محبت فرمودند دعوت مرکز فقهی را پذیرفتند. همچنین خدمت اساتید بزرگوار که در جلسه شرف حضور دارند و پژوهشگران عزیز که در خدمتشان هستیم و همه عزیزان خیر مقدم عرض می‌کنیم. امیدواریم جلسه خوبی را داشته باشیم و بهره خوبی را از این نشست ببریم. برای این که مقدمتاً مجلسمان به معارف اهل بیت و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت مزین شود به چند حدیث اکتفا می‌کنم. ابتدا این حدیث را خدمتتان که در طلیعه سخنم تلاوت شد می‌خوانم. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «على المتعلم أن يدأب نفسه في طلب العلم ولا يملّ من تعلّمه ولا يستكثر ما علم». گاهی از مواقع در روایات ما به مسئله علم از نظر کمی توجه داده شده و گاهی از نظر کیفی. در این روایت ظاهراً عنایت به کم است که می‌فرماید: بر عهده متعلم است که احساس خستگی نکند، جدیت فراوان داشته باشد در طلب علم «ولا يستكثر ما علم» و آن چه را که آموخته است به نظرش زیاد جلوه نکند، زیرا آموخته‌های ما هر چه فراوان باشد قطره‌ای در مقابل دریا بیش نیست. و باز در روایت دیگر امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: «لا فقه لمن لا یدیم الدرس» که باز در این روایت نیز توجه به جنبه کمی تعلّم شده است. اما در بعضی از روایات به جنبه کیفی

تعلم توجه داده شده‌ایم، از جمله این روایت است که رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: «کونوا للعلم وعاة ولا تكونوا له رواة» اگر می‌خواهید به جایی برسید و کمال علم را دریابید، ظرف علم باشید و علم را در خودتان جای بدهید، دریابید علم را و تنها راوی علم نباشید. این روایت حاکی از این است که بدانید، نه اینکه بخوانید؛ تنها توجه به ظاهر اقوال کردن و مطالبی را سطحی خواندن، انسان را به جایی نمی‌رساند. آن چه که انسان را به جایی می‌رساند دقت نظر است و توجه به مطالب و عمق مطالب است. لذا پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «کونوا للعلم وعاة ولا تكونوا له رواة».

همچنین به روایتی دیگر اشاره می‌کنیم. حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در روایتی می‌فرماید: «من دلائل العالم انتقاده لحديثه وعلمه بحقائق فنون النظر» یکی از چیزهایی که نشانه عالم است، کسی که حقیقتاً علم را فرا گرفته و آموخته است این است که سخن خودش را خوب اختبار می‌کند و خودش بررسی می‌کند؛ آیا مطلبی را که گفته این مطلب صحت دارد، آیا بر آن اشکالی و کاستی وارد است؟ همه شما بحمدالله اهل نظر و اهل دقت هستید و کلمات مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) را بررسی کرده‌اید، معمولاً آقایان وقتی مطلبی را مطرح می‌فرمایند بعد می‌فرمایند: «اللهم الا أن يقال» بعد می‌فرمایند: «الا أن يقال»، «والانصاف أن يكون كذا». همان مطلبی را که بیان کردند بارها کم و زیادش می‌کنند، ان قلت‌ها را مطرح می‌کنند، گاه دفع دخل مقدر می‌کنند تا به یک نتیجه مطلوبی برسند. امام علی (ع) می‌فرماید عالم آن کسی است که حتی حرف خودش را سبک و سنگین نکند، این نباشد که حرفی را زده‌ام حتماً همین است و غیر از این نیست. اگر گاهی نقدی بر حرف خودش می‌بیند این جرأت را داشته باشد که آن را پس بگیرد. «وعلمه بحقائق فنون النظر» در این تعبیر حضرت فنون نظر را به کار برده است. شاید منظور این باشد که یک عالم اگر می‌خواهد اختبار صحیحی نسبت به آراء و انظار دیگران داشته باشد هر چیزی فهمی دارد و روشی دارد، باید روش مند عمل کند و سطحی نگر نباشد و «بحقائق فنون النظر» عالم باشد تا بتواند دقیقاً اهل نظر باشد و آن نظری که می‌دهد ان شاء الله به صواب نزدیکتر باشد.

در هر صورت مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) نظرش و همتش بر این است که نه تنها از نظر کمّی آقایان پیشرفت مناسبی داشته باشند، ان شاء الله این توجه کمّی به تأثیر علم در مقوله فقه و علوم که مربوط به فقه می‌شود، همراه با توجه کیفی باشد تا بتوانیم ان شاء الله پژوهشگران و صاحب نظران توانمند به جامعه اسلامی و به مکتب شیعه تحویل بدهیم. در هر صورت یکی از چیزهایی که دغدغه خاطر عزیزان طلبه است این است که ما در فراگیری علوم چه روشی را انتخاب کنیم، انتخاب روش خیلی می‌تواند کمک بدهد که زودتر به هدف نائل بشویم. برخی در انتخاب روش امکان دارد که روش علمای سامرا را بپذیرند، برخی روش علمای

نجف را بپذیرند، برخی روش علمای قم را به عنوان روش مطلوب بپذیرند، کدام یک از این روش‌ها مطلوب است؛ ان شاء الله مطلبی است که از سرور عزیزمان در این جلسه که مطالعات فراوانی در این زمینه دارند، استفاده خواهیم کرد. در هر صورت فرمودند: «أعلم الناس من جمع علم الناس إلى علمه» ان شاء الله از تجربیات ایشان استفاده می‌کنیم و از بیانات ایشان بهره‌کافی را خواهیم برد. «خذ العلم من افواه الرجال» دستوری است که پیامبر اکرم (ص) داده‌اند و ما هم از این فرمان رسول خدا بهره می‌گیریم.



بیانات آیت‌الله دکتر سید مصطفی محقق داماد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين، باعث الانبياء والمرسلين، والصلاة والسلام علي سيدنا وسيد النبيين وعلي اهليته الطيبين الطاهرين، الهداه المهديين، المعصومين المنتجبين واللعن الدائم علي اعدائهم اجمعين من الآن إلي يوم الدين.

بسیار خوشبختم که چنین فرصتی را استاد زاده بزرگواریم برای بنده فراهم ساختند که خدمت فضلا و محققین عالیقدر شرفیاب شوم. این اعتقاد بنده است که یکی از نعم بزرگ تحقیق در درون حوزه چه تدریس و چه تدرّس، برخورد افکار و مباحثه و گفتگوست. دوستان و فضلا یکی از خطرهایی که در دانشگاهها وجود دارد این است که انسان معلمی می‌شود یک طرفه و با هم ردیف کمتر صحبت می‌کند. با دانشجو هر چه دانشجو بالا باشد و در عین حال هم ردیف استاد کمتر مباحثه انجام می‌شود. این کار از ویژگیهای حوزه‌های سنتی ماست.

ناصر خسرو از شعرای بزرگ ایران زمین می‌گوید:

با خصم گو علم که بی خصمی

علمی نه صاف شد نه مصفا شد

زیرا که سرخ روی برون آمد

هرکو به سوی قاضی تنها شد

هر که تنها به قاضی برود، به هر حال راضی بر می‌گردد. انسان وقتی که حرفش را با اهل تحقیق در میان نگذارد مورد نقد قرار نمی‌گیرد.

موضوعی که پیشنهاد کرده‌اند پیرامون آن صحبت کنم و مورد اشاره سرورم قرار گرفت، مطلبی بود که بنده در یکی دو سال قبل نوشته‌های مرحوم استاد آقای حاج شیخ مرتضی حائری را که جامعه مدرسین می‌خواست چاپ بکند، از من خواستند که یک مقدمه‌ای بنویسم. یک مقدمه چهل - پنجاه صفحه‌ای نوشتم، و مطلبی را در آنجا بعد از سیر تطوّر علم اصول طرح کردم که فکر می‌کنم تا آن زمان، قبل از آن تاریخی که من طرح کردم به آن دسته بندی طرح نشده است و آن تمایز این سه مکتب اصولی است؛ مکتب نجف و مکتب سامرا و مکتب قم.

می‌دانید علم اصول یکی از علومی است که ادبیات اسلامی این افتخار را دارد که بر دامن خودش پرورانده است، علم غریبه نیست. علم نحو، علم صرف، اینها در ادبیات اسلامی درست است که هست، تاریخچه‌اش هم نشان می‌دهد که بعد از اسلام به وجود آمده است، اما به هر حال به قواعدی تمسک می‌شود که آن هم باعث افتخار است که علمای اسلامی آن را تولید کرده‌اند. اما آن که صد در صد در دامن ادبیات اسلامی تولید شده علم اصول است و از مفاخر دانش اسلامی است.

من دارم در جایی صحبت می‌کنم که در همین کوچه منزلمان بود. یاد می‌آید که از همین کوچه رد می‌شدیم و می‌رفتیم منزل و بر می‌گشتیم، می‌گفتیم اینهایی که می‌خوانیم چه فایده‌ای دارد؟ یک گرد مرگ بعد از جریان سال 1342 در قم پاشیده شده بود که یک دلسردی همه را گرفته بود. اما الآن دارم برای دوستان اهل فضل می‌گویم، خدا شاهد است به آن درجه‌ای رسیدم که احساس می‌کنم با تمام وجودم می‌گویم که این دانش یکی از دانشهایی است که از مفاخر دانش اسلامی است که اگر کسی به مظلومیتش سخن بگوید که این عرضه نشده به جهان و به بیرون از جهان اسلام حق است، البته تازه دارد شروع می‌شود و هر جا مطرح شده مجامع علمی با استقبال برخورد می‌کنند، چون یک دانش پیشرفته‌ای است، به خصوص اصول شیعه، نه اصول اهل تسنن؛ اصول اهل تسنن یک قواعد بسیار محدودی است که اصلاً رویش فکر نشده است، کاری که شیعه کرده بسیار پیشرفته است. پس اولین ویژگی این دانش این است که در دامن ادبیات اسلامی متولد شده و همین جا هم رشد کرده و کاملاً بومی است.

مطلب دوم این است که علم اصول یعنی چه؟ این کلمه اصول به چه معناست؟ جمع کدام اصل است؟ مگر اینجا در علم اصول، اصول عملیه تدریس می‌شود؟ مگر اصول عملیه فقط بحث می‌شود؟ کدام اصل در اینجا هست؟ این همه مباحثی که در اینجا هست، چیست؟ حتی غربی‌ها این را متوجه نشده‌اند؛ دیده‌اند که در دائره المعارف علم اصول فقه را به علم ریشه‌ها ترجمه کرده است در حالی که این غلط است؛ منظور علم ریشه‌ها نیست. اصل در اینجا به معنای ریشه نیست! پس علم اصول یعنی چه؟ اصول فقه یعنی چه؟ اولین کسی که به نظر بنده توجهی به این نکته کرده است مرحوم محقق صاحب شرائع در معارج الاصول، کلمه اصول را به معنای طرق گرفته است «الطرق إلى الفقه» یعنی طرق به فقه. اینجا اصل و اصول یعنی روش، نه به معنای جمع اصل. اصول به معنای منهج، اصول به معنای متد، اصول به معنای طرق، همان کلمه‌ای که محقق گفته است «وهو الطرق إلى الفقه» عیناً این عبارت محقق است. فرق شریعت اسلامی با سیستم‌های حقوقی دیگر این است که ابتدا قانونگذاری نشده است، یعنی اینطور نیست که قانونی را اول تدوین کند و بعد آن قانون را تفسیر کند؛ فقه ما این نیست. فقها این علم شریعت را در سایه علم اصول تنظیم کرده‌اند و خیلی کار مهمی است. هر

چه علم اصول پیشرفت کرده، توسعهٔ فقه بیشتر شده است.

اما حالا در تاریخ علم اصول این بحث هست که بنیانگذار علم اصول شافعی است در حالی که اینطور نیست. بنیان تئوری و منهج علم اصول و قواعد علم اصول و آن بنیانهای کلی علم اصول را در کلمات ائمهٔ اطهار (علیهم السلام) می‌توان دید، تخصیص، عموم، اطلاق، تقیید، کلماتی هستند که در کلام ائمهٔ اطهار وجود دارد و این کم لطفی است که ما اینها را ندیده بگیریم و بگوییم بنیانگذارش شافعی است. در حال حاضر من در این زمینه نمی‌خواهم بحث کنم، من در نوشته‌های فارسی، اگر موفق بشوم، شواهد زیادی را جمع‌آوری کرده‌ام که قواعد بزرگی از علم اصول در لابلاهای روایات است که در این جلسه هم به آن اشاره خواهم کرد. دانشگاه‌های بزرگ در دنیا و دانشگاه‌های سنتی سابقه‌دار، بنایشان این بوده که نحله‌هایشان با همدیگر تفاوت می‌کرده و الآن هم همینطور است. شما در فلسفه غرب به محض این که بگویید این متفکر و یا این فیلسوف از نحله آلمان است و یا از نحله اتریش است و یا از نحله سوئیس است و یا از نحله انگلیس است، هر کدام از این نحله‌های مختلف بلافاصله اهل تفکر می‌فهمند که بنیان فکریش چیست. به دلیل این نحله‌ها و حوزه‌هایی است که در آن حوزه‌ها متفکرین بزرگ وجود داشته است. به هر حال در یک حوزه یک منهج داشته‌اند و این روش در حوزه‌های ما هم احساس می‌شود.

ما سه حوزه را که اشاره کردم با هم مقایسه می‌کنیم، یکی نحلهٔ نجف است، یکی نحلهٔ سامرا و یکی هم نحله‌ای است که شما الآن در آن تشریف دارید به نام حوزهٔ علمیهٔ قم. ما اگر قبل از شیخ را که اخباریین هستند رد کنیم و بگذریم و از شیخ شروع کنیم، شیخ انصاری در خراسان تحت تأثیر شدید فلسفهٔ سبزواری قرار گرفته است. ملاهادی سبزواری در خراسان رابطهٔ تنگاتنگی با شیخ برقرار می‌کند و یک تدریس متقابل که آن هم خیلی جالب بود؛ دو نفری هم استاد هستند و هم شاگرد و این سند، سند مهمی است که شیخ پیش ایشان فلسفه می‌خواند و حاجی سبزواری پیش شیخ اصول. این رابطه یک تأثیر عمیق برای یک تحول عظیم ایجاد می‌کند و آن این که شیخ وقتی که به نجف می‌آید و حوزهٔ اصولی نجف تحت تأثیر شیخ قرار می‌گیرد، اصول فقه شیخ با فلسفهٔ حاجی سبزواری عجین می‌شود، افکار حاجی سبزواری در درون فلسفهٔ شیخ نفوذ عمیق پیدا می‌کند.

بعد از ایشان آخوند هم عیناً همینطور، آخوند خراسانی هم در این رابطه حرف‌های حاجی سبزواری را به علم اصول فقه سرازیر می‌کند و رد پای این مسئله را اگر انسان بخواهد بگیرد، مسائل مختلفی را در اصول مرحوم آخوند باید ببیند. شیخ احتیاطش را کاملاً حفظ کرده، تأثیرش را گذاشته، ولی مسئله را رو نکرده؛ البته دو سه جا مسائل فلسفی را مطرح و به مبنای حاجی اشاره کرده، اما آن که دستش را رو کرده است جناب آخوند صاحب کفایه است.

صاحب کفایه آن چنان مبهوت فلسفه شده که علم اصول را کاملاً با علم فلسفه مخلوط کرده است، آن هم در مباحث زیادی در فلسفه؛ تازه با مبنای حاجی، نه مبنای پیش از حاجی و نه مبنای کسانی که نقد حاجی را کرده‌اند. مثلاً شما بین شاگردان مرحوم آخوند ببینید و یا در خود کفایه، که در مورد قضایای حقیقیه و قضایای خارجییه دقیقاً همان تعریفی است که حاجی سبزواری در منطق منظومه و در فلسفه منظومه ارائه کرده است، دقیقاً همان تعریف حاجی در کتابهای آخوند، نائینی و آقاضیاء نیز هست، در حالی که آن تعریف مورد نقد قرار می‌گیرد که خود حاجی هم در این زمینه مورد انتقاد قوی قرار گرفته که حرف شیخ الرئیس را درست منعکس نکرده و دیگران به حاجی این اعتراض را کرده‌اند. بنیان قضایای حقیقیه و قضایای خارجییه برای شیخ الرئیس است و شما در بیان حرف شیخ الرئیس درست آن دقتی که باید بکنید را نکرده‌اید به خصوص در دو جا حرف حاجی تعارض هم دارد، آن جا که در منطق بیان نموده با حکمت منظومه یک تفاوتی دارد، این هم ناشی از نقدی است که به حاجی شده است، ولی آقای نائینی به آن توجه نکرده است.

به هر حال، منظورم از طرح این مسئله این بود که اصولی که در نجف مطرح می‌شود، چنان فلسفه زده می‌شود که این قضیه تا چندین سال دوام دارد. اصول آقا ضیاء عراقی و حاج شیخ محمدحسین اصفهانی هم همینطور و ریشه‌اش از اصول آخوند است. اصولی که حاج شیخ محمدحسین اصفهانی و آقا ضیاء عراقی ارائه می‌دهند آمیخته با معقول است و یک معقول نیم بند، یعنی معقول عمیق نیست. یعنی یک فلسفه عمیق تدریس نشده است و اینها تدریس یک فلسفه عمیق نکرده بودند، در حد اطلاعاتی که با واسطه از آخوند هم گرفته بودند. بنیانش را عرض کردم که از شیخ شروع می‌شود و بعد آخوند این قضیه را تکمیل می‌کند و به نظر می‌رسد فلسفه‌ای را که انسان در شاگردان آخوند می‌بیند در رشته‌های اصولی، منهج اصول عقلانی است، در حالی که فلسفه‌ای است که عمق فلسفی وجود ندارد، بلکه یک اطلاعات کلی از مباحث فلسفی است. این جریان باعث می‌شود که دو جریان متقابلش به وجود بیاید، متقابل جریان نجف دو جریان ما ملاحظه می‌کنیم، یکی جریان سامراء است و دیگری جریان قم است، یک منهج منهج سامراء است و منهج دیگر منهج قم است.

منهج سامراء منهجی است مقابل تفکر فلسفی و عقلانی که منهج میرزای شیرازی است، مراجعه کنید به تقریراتی که مرحوم تستری از ایشان نقل کرده و نوشته است، چون می‌گویند که میرزای شیرازی نوشته‌هایش را به آب ریخت، فقط آن چه که از ایشان در دست ماست، نوشته‌های مرحوم تستری است.

مرحوم میرزای شیرازی بیشتر تحت تأثیر صاحب هدایة المسترشدين از اصفهان است. اصفهان معقولش عمیق‌تر از معقول مشهد (حاجی سبزواری) است؛ معقول و فلسفه اصفهان

عمقش عمیق تر بوده در زمان خودش که امثال صاحب هدایه المسترشدین دیده و صاحب فصول. صاحب فصول تعقل فلسفیش عمیق تر از تعقل فلسفی معاصرین خودش است و همچنین برادرش مرحوم حاج شیخ محمد تقی صاحب هدایه المسترشدین. ولی هر چه عمق فلسفی بیشتر می شود، توجه به این نکته پیدا می شود که کجا در مباحث اصولی باید از فلسفه استفاده کرد و کجا نباید استفاده کرد. هر چه عمق فلسفی غنی تر می شود به این نکته بیشتر توجه می شود.

اصول سامراء که میرزای شیرازی بنیان کرده و بعد مرحوم آقا سید محمد فشارکی، هر دوی اینها از افرادی هستند که به معقول آشنایی کامل دارند، ولی در نوشته هایشان ورود افراطی به مسائل عقلانی و فلسفی کمتر دیده می شود و این یک منهج بسیار مهمی است. اما منهج مخصوص به خودش است که مقابل منهج نجف قرار می گیرد. در زمانی که آقا سید محمد فشارکی در سامرا بوده است، همان زمان آخوند کفایه را می نوشته است. در همان زمانی که مرحوم میرزای شیرازی اواخر عمرش بوده و آقا سید محمد فشارکی تدریس می کرده و علمای سامرا تربیت می شدند، همان زمان آخوند خراسانی در نجف کفایه را تدریس می کرده است.

اما منهجی که در سامرا بنیان شده است، روش ساده نویسی، عرفی نویسی و به دور از ورود در مسائل عقلانی و فلسفی بود؛ ولی روشی که در نجف پیش گرفته می شده مختصر نویسی همراه با مغلق نویسی، گنگ نویسی و ابهام نویسی بوده است؛ هنر در این بوده که با ابهام نوشته می شد. سامراء در چند فرسخی نجف است، در حوزه سامرا سعی می شده است که ساده نوشته بشود، بدون اغلاق، بدون ضمیرهایی که دارای مشکلات برگرداندن باشد، روشن نوشته بشود، اما در نجف بنا بر این بوده که به سبک کفایه نوشته بشود. این دو تا را با همدیگر شما مقایسه کنید.

به عنوان نمونه؛ در مبحث اجتماع امر و نهی و یک جا هم در مبحث تضاد، هر دو جا یک ضمیری است که بین آقا ضیاء عراقی و بین مرحوم نائینی اختلاف عمیق در گرفته که این ضمیری که در کفایه هست به کجا بر می گردد؛ دو تا شاگرد آخوند سالها با هم دعوا کردند که این ضمیری که در کفایه هست به کجا بر می گردد و این اختلاف بسیار بالا گرفته است. آن کسی که این مسئله را لو می دهد یک شاگرد دیگر آخوند است به نام مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی. مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی تقریری از مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نوشته درباره علم اصول که همانند کفایه است، اما بدون ضمیر، بدون اغلاق و بدون مشکل، و همان کفایه است اما ساده کرده است. این کار را مجبور شدند که شاگردان آخوند انجام بدهند. این از کجا شروع شده است، چرا آقا سید ابوالحسن دست به این کار می زند که بعد هم این روش ادامه پیدا می کند؟

در صفحه 5 مقدمه درر مرحوم آقای اراکی آورده که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری می‌گوید: وقتی من رفتم نجف، آقای آخوند گفت که شنیده‌ام شما کتابی تألیف کرده‌اید به نام دررالاصول، گفتم بله. گفت من ببینم. درر را به ایشان نشان دادم، آخوند گفت: ای کاش من قبلاً این کتاب را می‌دیدم که کفایه را به این سبک می‌نوشتم. این تعبیر را آقای اراکی نقل کرده و یک سندی است که من سلسله سندش را هم نقل کردم. لذا مرحوم آخوند به فکر رفت که من چرا اینطوری نوشته‌ام و چرا ساده نوشتم.

صاحب درر به قم می‌آید و این حوزه را تأسیس می‌کند؛ بنایی که در این حوزه گذاشته می‌شود روش اصولیش، روش مخصوص به خودش است؛ نه روش سامراء است و نه روش نجف. حالا من اینها را در این جلسه فهرست وار عرض می‌کنم.

روشی که در قم بنیان می‌شود فرقی با سامراء این است که مفصل‌نویسی و مفصل‌گویی سامراء را ندارد و با نجف تفاوت دارد، تفاوتش این است که مغلق‌نویسی، مبهم‌نویسی، دو پهلو‌نویسی نجف را ندارد. این روش در قم بنیانگذاری می‌شود در ظرف پانزده سال این روش دنبال می‌شود. سال 1315 بنیانگذار حوزه فوت می‌کند، پانزده سال عمر مؤسسش بیشتر در کنار این جریان نیست. بعد از ایشان با فاصله کوتاهی مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌آیند. آیت‌الله بروجردی با وجود اینکه شاگرد آخوند است. من عقیده دارم که منهجی که در قم دنبال کرده است توجه به این نکته کرده که همان منهجی بوده که در این پانزده سال در اینجا جا افتاده و مرحوم آیت‌الله بروجردی ابتکارات خودش را در همان منهج ادامه می‌دهد و انصافاً هم ابتکار بسیار بسیار زیبایی است و منهج مخصوص خودش است که این سنت را باید گفتگو کرد و این سنت در اینجا حفظ بشود.

من یک مقاله‌ای در مجله فرهنگستان علوم نوشته بودم که اخیراً دیدم روزنامه همشهری مثله کرده و یک جاهایی را سانسور کرده با عنوان احیاء سنت قم، اجتهاد و اعتدال؛ چاپ کرده است.

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی ابتکاراتی در روش و منهج علمی خود داشته است، ولی در آن چهارچوبی بوده که آن منهج در آن پانزده سال جا افتاده و آن منهج را با ابداعات جدید تکمیل کرده است، نه به طرف سامراء رفته است و نه به طرف نجف؛ نه از منهج سامراء تقلید کرده و نه از منهج نجف. تأثیری هم متقابلاً در حوزه نجف گذاشته است ما این تأثیر را بعد از آخوند می‌بینیم؛ بعد از آخوند، روش افرادی مثل آقا ضیاء عراقی و نائینی روش استادشان است، اما یک مرتبه می‌بینیم که دو نفر تحت تأثیر قم قرار می‌گیرند و دست به یک ابتکار می‌زنند که یکی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی است و یکی هم آقا سید ابوالحسن اصفهانی است. هر دو به عقیده من تحت تأثیر متقابل جریان قم قرار می‌گیرند. مرحوم حاج شیخ محمد

حسین اصفهانی به نگارش کتابی اقدام کرد به نام «الاصول علی نهج الحدیث». طبع کلی «الاصول علی نهج الحدیث» مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی دقیقاً همان طبع کلی کتاب «درر الاصول» مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری است و در مقدمه‌اش هم نوشته است که من در درسهای مفصل گفته‌ام، زیاد گفته‌ام، همه نوشته‌اند، اما دیدیم باید این را مختصر کرد، باید واضح‌تر نوشت، باید این علم را احیاء کرد، باید یک طوری نوشت که به اصطلاح ساده باشد.

این «الاصول علی نهج الحدیث» مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی به نظر بنده تحت تأثیر متقابل حوزه قم بوده است و کتابی را که مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی از آقا سید ابوالحسن اصفهانی تقریر کرده است به نظر من اگر چه پلان آن کفایه است، اما از نظر ساده نویسی و روشن نویسی کاری است که از قم شروع شده است.

تا می‌رسیم به مرحوم آیت الله بروجردی؛ این جمله را من از مرحوم استاد مطهری نقل می‌کنم که مرحوم آیت الله بروجردی از همان روزهای اول وقتی که اصول را شروع کردند این تعبیر را کردند که علم اصول ورم کرده است، تورم زیاد پیدا کرده است. ورم فرق می‌کند با چاقی، چاقی گوشت زیاد می‌شود و انسان چاق می‌شود اما ورم و آماس منظور این است که در اثر بیماری بدن ورم می‌کند. آقای مطهری از کسانی است که در بروجرد شاگرد آقای بروجردی شده، قبل از اینکه ایشان در قم بیاید با هم مباحثشان به بروجرد می‌رفتند و نزد آقای بروجردی در تابستان شاگرد ایشان شدند، بعد که ایشان به قم آمدند، به هر حال انس سابق با ایشان داشته‌اند. یک مختصری ظاهراً نه زیاد، گفتند که در یک حجره‌ای در بروجرد جا گرفتیم و رفتیم پیش ایشان، آقای بروجردی گفتند که من برای پسرم معالم می‌گویم، اگر شما می‌خواهید همین جا شرکت کنید و استفاده کنیم. وقتی رفتیم آنجا دیدیم اسمش معالم است، ولی درس مفصلی است و مباحث مختلفی را مطرح می‌کردند؛ تیترش معالم بود اما ما استفاده کردیم.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی با طرز تفکری که اصول را باید با فکر جدیدی زنده کرده و هم این که از زوائدش کاسته بشود و آن مباحث عمده و اصلیش را ارائه داد، شروع کردند.

مرحوم آقای بروجردی در اصول کاری کرد که می‌خواهیم به عنوان یک منهج ارائه بدیم. اگر کسی می‌خواهد گزارش از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بدهد فقط نباید به کتاب نه‌ایه الاصول و یا تقریرات علم اصول ایشان مراجعه کند. همه کتاب‌های ایشان را باید ببیند تا به منهج اصولی ایشان آگاه بشود. یکی از کارهای زیبای مرحوم آیت الله بروجردی که بیانگر فکر ایشان و منهج ایشان است این طرح جامع الاحادیث است، طرحی که بیانگر یک فکر بسیار قوی است. به عقیده من ایشان برای بازخوانی فقه شیعه آموزش بسیار جالبی را داده

است. مرحوم آیت الله بروجردی به نظر بنده یکی از مختصات و مشخصاتشان این است که علمی را که خواسته درس بدهد به نام علم اصول، قبل از هر چیز آگاه به تاریخ این علم شده است و این یک توصیه خلی خوبی است که من به دوستانم می‌کنم. اگر یک کتابی را می‌خوانید اول ببینید که این کتاب مؤلفش کیست، در چه سالی نوشته شده و در چه تاریخی بوده است. اگر فقه می‌خوانید یک مقداری تاریخ فقه بدانید، اگر اصول می‌خوانید تاریخ علم اصول را بدانید. مرحوم آیت الله بروجردی یکی از آگاه‌ترین افراد به تاریخ علم اصول و تاریخ فقهها بوده و به تحول فقه و به تحول علم اصول آگاه بوده که از نوشته‌هایش هم کاملاً پیداست. برای نمونه شما در مبحث کلام نفسی مراجعه کنید؛ ایشان مبحث طلب و اراده را می‌خواهد شروع کند به کلام نفسی پرداخته و یک تاریخچه ای ارائه می‌کند که این بحث چه زمانی طرح شده و از کجا آغاز شده است. آخوند و میرزای شیرازی و دیگران ندارند. این تأثیر را در شاگردان مرحوم آیت الله بروجردی کاملاً می‌بینیم. مرحوم آقای مطهری وقتی می‌خواست اصله الوجود را برای ما بگوید، شاید سه جلسه تاریخچه طرح این مسئله را گفت. این روش روش مرحوم آقای بروجردی است، منهج اصول فقه آیت الله بروجردی این است که طلب و اراده چرا در اصول مطرح می‌شود؟ اولین کسی که در اصول مطرح کرده است چه کسی بوده است؟ ایشان یک تاریخچه زیبایی ارائه داده که معتزله و اشاعره چطور فکر می‌کردند و چرا به علم اصول سرایت کرد؟ این یک بعد کلامی، یک بعد اصولی، یک بعد فقهی و یک بعد فلسفی دارد. این از ابتکارات کار ایشان در چند مسئله است.

دومین جایی که از ابتکارات تاریخی استفاده کرده است مبحث اعتبارات ماهیت در مبحث اطلاق و تقیید است. اینجاست که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی نشان داده و رای این فقه و اصولی که ارائه می‌دهد از چه فلسفه عمیقی برخوردار بوده و کاملاً به مباحث فلسفی مسلط بوده، نه اینکه یک درس مختصری از حاجی سبزواری بگیرد، بعد شاگردان از استادشان بگیرند، آقای نائینی و آقا ضیاء عراقی فلسفه را از آقای آخوند گرفته‌اند که آخوند هم از حاجی سبزواری و شیخ گرفته است. اما آقای بروجردی در اصفهان از فلاسفه بزرگ فلسفه آموخته است مثل جهانگیرخان که فیلسوفی عظیم و حکیمی نام آور بود. در مبحث اعتبارات ماهیت که در مسئله اطلاق و تقیید است، به قدری زیبا و علمی سخن گفته است که به نظر بنده حاجی سبزواری در منظومه چنین تقریری نکرده است. این نظریه را به مرحوم آقای مطهری گفتم و ایشان هم تأیید کرد. این تقریری که آقای بروجردی از اعتبارات ماهیت کرده که دو نوع است: کار ذهن است یا کار خارج. این تحلیل از ابتکارات آقای بروجردی است و به نظر بنده خود حاجی هم در منظومه به این زیبایی نگفته است و بعد از حاجی مثل آقا میرزای قمشه‌ای و یا آقا علی مدرس زنوزی و دیگران بیان نکرده‌اند، خیلی هم دنبالش بودم که ببینم

آقای بروجردی این را از خودش گفته و یا از کسی دیگر گفته است، دیدم واقعاً از ابتکارات خودش است. شما نگاه کنید به مقاله اعتبارات ماهیت که از من منتشر شده در مجموعه دین فلسفه و قانون، اعتبارات ماهیتی که آقا علی مدرس زنونی در بدایع الحکم می گوید عیناً حرف مرحوم بادکوبه‌ای و تفسیری است که او کرده است، آقای طباطبائی هم در مقاله اعتباریات همان حرف را تعبیر کرده است اما تحلیلی که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در مبحث اطلاق و تقیید کرده‌اند به نظر بنده از ابتکارات خود ایشان بوده و کار بدیع و نویی انجام داده است. پس یکی از مختصات ایشان آشنایی به سیر تاریخی علم است.

ابداع دیگر آیت الله العظمی بروجردی این است که اصول را از اخبار و روایات برگرفته است. اول بحث عرض کردم که امثال ابن خلدون و تمام نویسندگان اهل سنت اصول را انتساب به شافعی می دهند اما مرحوم آقای بروجردی این ابتکار را نشان داده است که قواعد اصولی را از بین روایات در آورده است و این طرح را تا امروز آنهایی که تحت تأثیر آقای بروجردی هستند حفظ کرده‌اند در علم اصول توجه داشته‌اند که در ابتدا بدانند آیا این قاعده در روایات ما وجود داشته یا نه این جالب است که متد و اصلی که برای استنباط استفاده می کنیم و روش استنباطیمان را از ائمه بگیریم. هم در جامع الاخبار و هم در تقریرات علم اصول آقای بروجردی به وضوح دیده می شود که ایشان احکام اصولی را از اخبار و روایات استفاده می کند. این تأثیر کاملاً در بعد از ایشان هم هست و مرحوم آقای داماد در کتاب المعاد در مباحث اصولیشان دویست و بیست حدیث ذکر کرده و به مناسبت در مباحث اصولی از آن ها استفاده نموده است. این روشی است که آقای بروجردی در قم شروع کردند تا ما از روایات در علم اصول بیگانه نشویم.

کار دیگر ایشان مسئله طرح شهرت اصول متلقات است؛ اصول متلقات به نام آیت الله بروجردی ثبت شده است که همان دکترین در سیستم های حقوقی امروزی است. در سیستم های حقوقی به دکترین های حقوقی خیلی توجه می شود مثلاً می گویند فلان سیستم دکترین های حقوقی جا افتاده بیشتری دارد. مرحوم آقای بروجردی اسم اینها را اصول متلقات گذاشته، یعنی گاهی اوقات چیزهایی را که قدمای اصحاب تلقی به قبول کرده‌اند (که مقارن عصر ائمه بودند) کاربردش بیشتر از روایات ارزش دارد چون آنها نزدیک به زمان ائمه بوده‌اند. مطلب دیگر، تقسیم جالبی است که ایشان در فقه دارند؛ فقه متلقات، فقه توضیحی، فقه تفریعی، فقه مقارن و مسائل خلاف. تا قبل از آیت الله بروجردی در قم فقه تطبیقی مطرح نبوده است، اولین کسی که توجه به این مسئله کرده چه در اصول و چه در فقه تطبیقی مرحوم آیت الله بروجردی است. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در بیشتر مباحث چه در اصول و چه در فقه توجه داشته‌اند که اول باید بدانیم مکتب های عامه چه می گفته‌اند. چون فقه شیعه توجه

به فقه عامه داشته است^۱ و روایات شیعه را باید با توجه به فقه عامه معنا کرد. چرا امام(ع) این عبارت را در اینجا گفته و این گونه جواب داده است؟ اگر فقیه محیط فقهی آن وقت را بداند، می‌فهمد که این عبارت را چگونه باید معنا کرد.

به عقیده بنده در قرن هشتم و قبل از ایشان شیخ طوسی در کتاب خلاف این کار را کرده است. خلاف یک فقه تطبیقی است، ولی این کار شیخ طوسی فراموش شده تا علامه حلی در قرن هشتم که تذکره را می‌نویسد. به عقیده بنده قوت علامه حلی در زمان خودش به این بوده که آگاه به مکتبهای حقوقی روز بوده است. بنده عقیده دارم که قدرتی که علامه حلی و شیخ طوسی داشته تحت برکت آشنایی به مکتبهای مقابل است. شیخ طوسی که قوی‌ترین فقیه ما از اول تا قرن هشتم است و بعد از او محقق و علامه حلی امتیازشان به آشنایی به سیستمهای حقوقی اجنبی بوده است. سیستم حقوقی اجنبی برای علامه سیستم حقوقی اهل سنت است. امروز اگر کسی بخواهد قدرت فقهی قوی پیدا کند به نظر بنده یک مقداری باید آشنا به سیستمهای حقوقی مقابل باشد همانطوری که علامه حلی شیخ طوسی و آیت الله بروجردی آشنا بودند. نوشته‌های آیت الله بروجردی نشان می‌دهد که ایشان کاملاً آشنا بوده به مکتبهای فقهی مالکی، شافعی و... که امروز در زمان ما آنها یک مکتب هستند و مکتبهای دیگری هم در دنیا هست که در بحثهای آینده خدمتتان عرض می‌کنم.

این منهج مرحوم آقای بروجردی یعنی فقه مقارن روشی است که هر کس این روش را دنبال کرده موفق بوده است.

تفسیری که مرحوم آقای بروجردی از اجماع داده است، باز مختص خود آقای بروجردی است. من عقیده دارم که ایشان آغاز یک اجتهادی را در قم بنا نهاده که تفسیرش در مصر شروع شد من امسال مصر بودم و یک هفته روی این قضیه کار کردم دیدم تأثیری که مرحوم آقای بروجردی در قم گذاشته، اثرش در مصر هویدا شده است. بعد از کاری که ایشان در قم کرده و روشی که برای حوزه قم و برای فضلالی قم طرح کرده که فقه شافعی، مالکی، حنبلی و... را مورد توجه قرار دهند، در مصر هم توجه به فقه جعفری و... شده است. این تأثیری است که از قم شروع شده و این دامنه گستره منهج اصولی قم است.

البته باید به نقاط مثبت و منفی توجه داشت. زمانی که آقای بروجردی در قم این روش فقه مقارن را مطرح کرده است چنین روشی در حوزه سامرا و نجف مطرح نبوده است یعنی مکتبهای اصولی و مکتبهای فقهی تطبیقی مطرح نمی‌شده است. ولی باید تصدیق کرد که حوزه نجف از یک جهت، با مکتبهای حقوقی جدید زودتر آشنا شده تا حوزه قم. یعنی وقتی نگاه

^۱. چنین تعبیری از ایشان معروف است که یک مقداری از فقه شیعه (حالا این تعبیری را که از ایشان نقل می‌کنند من چون با واسطه شنیده‌ام نمی‌خواهم بگویم) حاشیه‌ای بر فقه عامه است.

می‌کنیم به آثار چاپ شده بعد از آیت الله بروجردی همچون تهذیب الاصول امام خمینی و کتابهای آقای داماد و مقایسه می‌کنیم با اصولی که در همین تاریخ‌ها در نجف چاپ شده احساس می‌شود که فقهای جوان نجف یعنی نسل بعد از نائینی با مکتب‌های حقوق جدید آشنا تر هستند تا فضلالی قم. مرحوم آقا سید محمد باقر صدر و حتی قبل از ایشان آقای خوئی و حتی قبل از ایشان آقای نائینی کاملاً از آثارشان پیداست که به مکتب‌های عمومی مصر مراجعه کرده و نوشته‌های آنها را دیده‌اند. در آن تاریخ حتی یک نفر هم در قم به این موضوع توجه نکرده است.

به نظر بنده رازش این بوده است که حقوق مدرن در مصر شروع شده بود به زبان عربی چاپ شده است و این کتابها از مصر به عراق سرازیر شد. دانشگاه الازهر و دانشگاه کشورهای عربی هم سابقه بیشتری نسبت به دانشگاه‌های ایران دارند. حوزه قم در سال 1300 شروع شده، اما دانشگاه تهران در سال 1312 یعنی سه سال قبل از فوت حاج شیخ عبدالکریم شروع به کار کرده است. بنابراین نوشته‌های فارسی دانشگاههای جدید ایرانی مورد توجه علمای قم نبوده چون بار علمی کمی داشتند. تمام حقوقدانهای ایرانی دو یا سه نفر بوده‌اند. بنده در سال 1342 که به دانشگاه تهران سر می‌زدم کتابهای حقوقی دکتر حسن امامی تازه منتشر شده بود. قبل از ایشان دو کتاب حقوقی دیگر نوشته شده بود یکی به نام مرحوم حائری شاه باغ در شرح قانون مدنی که آن هم مباحثه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بود و یک فقیهی نوشته بود، توجهی نمی‌کردند. دیگری هم کتاب مرحوم شایگان بوده است.

شما این موضوع را شنیده‌اید که مرحوم آقای سید محمد باقر صدر یکی از ابتکاراتش این است که قاعده قبح عقاب بلا بیان را منکر است و می‌گوید قاعده قبح عقاب بلا بیان عقلی نیست. این مطلب در تقریراتی که سید محمد هاشمی نوشته، آمده است. در حالی که در قم قبل از مرحوم آقای داماد پذیرفته که این قاعده، عقلی است.

مرحوم آقای داماد در المحاضرات قضیه را کاملاً عرفی مطرح کرده و می‌گوید قبح عقاب بلا بیان مخصوص زمانی است که مولا امکان بیان برایش باشد. اگر مولا برایش امکان بیان نباشد و عبد بداند که مولا خیلی چیزها می‌خواهد که به دلایلی نمی‌تواند بگوید، مثل اینکه مولا در زندان باشد یا دستهایش بسته باشد در این صورت قاعده قبح عقاب بلا بیان راه ندارد و این سبک باز هم سبک آقای بروجردی و دیگران است، امام خمینی در تهذیب الاصول بیشتر مباحث را اجتناب می‌کند از استدلال عقلی و می‌گوید عرفی است. اما آقا سید محمد باقر صدر کاملاً تحت تأثیر علوم روز قرار گرفته است. این از شعارهای مدرن حقوق روز است که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست؛ این یکی از اصول حقوق جزا است که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست یعنی اگر کسی جاهل به قانون باشد و در دادگاه بگوید من جاهل

بودم این عذر رافع مسئولیتش نیست. علمای کنونی هم می‌گویند بیان واصل، نه بیان صادر! اگر شما بگویید من نمی‌دانستم هیچ دادگاهی عذر شما را نمی‌پذیرد چرا که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست.

آقای سید محمد باقر صدر در کتاب اصولیش تحت تأثیر شعار حقوق مدرن، قضیه قبح عقاب بلا بیان را منکر می‌شود و این اصل حق الطاعه را مطرح می‌کند. حق الطاعه ترجمه همین جهل به قانون است. علمای حقوق در تقریر جهل به قانون رافع مسئولیت نیست می‌گویند شما که در یک کشوری زندگی می‌کنید، اصل بر این است که باید مقید به قوانین آن کشور باشید. اگر قانونگذار قانونی را وضع و اعلام می‌کند و طبقه مردم است که از آن آگاهی داشته باشند و این که به آنها واصل نشده است، در جایی که اعلام از سوی قانونگذار طبق روش قانونی انجام گرفته است مثل این که در روزنامه رسمی منتشر شده باشد، عذر محسوب نمی‌شود. این حق الطاعه که سید محمد باقر مطرح کرده است حرفی است که علمای حقوق روز مطرح کرده‌اند.

مرحوم صدر در بسیاری از مسائل تحت تأثیر همین مباحث قرار گرفته است، حتی در فقه و در این مباحث معاملاتی که حاشیه بر منهاج است و حتی در مباحث حقوق خانواده و... دقیقاً کتابهای حقوقی روز را خوانده است. این کار در قم سابقه ندارد و علتش هم همین است که دانشگاههای ایران دانشگاه موفق نبوده‌اند که حقوق مدرن دنیای امروز را به کشورمان منتقل کنند و این گناه دانشگاه است نه گناه حوزه! مثلاً من یادم نمی‌آید در خانه و کتابخانه ما یک کتاب حقوقی به زبان فارسی یا حتی عربی بوده باشد. اما من در همین منزل مرحوم سید محمد باقر در سال 1358 دیدم کتابخانه‌شان یک ردیف کتابهای حقوقی روز است.

آخرین بحثی را که می‌خواهم عرض کنم، ابتکار کاربردی کردن اصول است. آقای بروجردی این کار را شروع کرده و مرحوم امام خمینی و بعد هم مرحوم آقای داماد ادامه داده‌اند. از علمای بعدی هم آنهایی که تحت تأثیر آقای بروجردی هستند تمام این مباحث علم اصول را کاربردی کرده‌اند. حضرت آیت الله فاضل لنکرانی، تقریباً تا آن جایی که نگاه کردم این نکته را توجه دارد که در تمام مباحث اصول توجه کرده که در کدام بخش یا مسأله فقه مفید است. اصول کاربردی یعنی بدانیم این بحث اصولی را که شروع می‌کنیم، کدام مسأله از مسائل فقهی را می‌خواهیم حل کنیم؟ اگر به این تقریباً پانزده جلد تقریرات اصول آیت الله فاضل لنکرانی نگاه کنید حتی در مبحث انشاء، متوجه می‌شوید که ایشان تمام مباحث ایجاب و قبول را مطرح کرده و چگونگی تأثیر مبحث خبر و انشاء در مبحث ایجاب قبول و در مبحث عقود را بیان نموده است.

اصول کاربردی یکی از مختصات منهج قم است که شما در نجف نمی‌بینید. شما در تمام

کفایه و یا در تقریرات آقا ضیاء چند مسئله فقهی می بینید؟ در نجف می گفتند این علم اصول است و کاری به فقه نداریم.

اما منهج قم این است که اگر علم اصول را بحث می کنند بلافاصله باید یک مسئله فقهی را طرح کنند تا بدانند در کجا کاربرد دارد. علاوه بر این در مکتب اصولی قم آن مباحثی که به کاربرد فقهی نرسیده به قدری زیبا توسط مرحوم آیت الله بروجردی و علمای پس از ایشان دنبال شده است که امروز می توان یک فلسفه فقه بسیار زنده ای به دنیا عرضه کرد.

من هم در تهران اصولی کاربردی نوشته ام و در هر بحثی بیان کرده ام که این مبحث در کجای علم حقوق استفاده می شود و این روشی است که از منهج قم گرفته ام. خیلی معذرت می خواهم.

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته.



س: آیا این مطلبی که حضرتعالی فرموده اید که مرحوم شهید صدر نظریه حق الطاعه را مبتنی بر بحث «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست» ارائه فرموده اند در تقریرات ایشان و در نوشته های ایشان قابل برداشت هست یا در کلام مرحوم شهید صدر اشاره ای به این مطلب نشده است؟

ج: بیانی که ایشان در مسئله حق الطاعه ارائه داده است دقیقاً همان بیانی است که علمای

حقوق روز نسبت به یک شهروند می دهد.

س: در تکمیل سؤالی که شده است عرض می کنم؛ آنچه که در واقع فرمایش آقای صدر است نسبت به مولای حقیقی است نه عرفی گرچه ایشان در موالی عرفی قبول دارد قبح عقاب بلا بیان جاری است، مگر اینکه شما بفرمایید از آن استفاده کرده است. طبیعتاً آن چه در حقوق روز است اصلاً بحث مولای حقیقی و سلطهٔ مولا بر تمام اختیارات و امکانات عبد مطرح نیست. موالی عرفی در حقوق موجود مطرح است و ایشان قبح عقاب بلا بیان را در موالی عرفی قبول دارد؛ حالا حضرت عالی چطور تحلیل می فرمایید؟ مگر این که منظور حضرتعالی این باشد که آن را استفاده کرده است.

ج: عرض کردم که آن چه ایشان در مولای حقیقی مطرح کرده است همان بیانی است که حقوق روز در موالی عرفیه می گوید. بعد آمده مطلب را نقد کرده و گفته در موالی عرفی اینطور نیست، در موالی حقیقیه اینطور است.

س: این که فقه مقارن نتایج این فقه را تحت تأثیر قرار می دهد اول بحث و مبتنی بر این پیش فرض است که احکام بر اساس قضایای حقیقیه است و مجتهد می تواند در گوشه حجره بنشیند و روی قضایای مفروضه بر اساس روش عقلایی که استناد به اصل صدور منبع و یا جهت صدور و یا دلالت منبع نسبت به احکام شرعی استنباط کند، این هیچ دخالتی ندارد. این یک تحلیل جامعه شناختی خوبی بود اما این که بتوانیم تحلیل منطقی از این تفارق بدهیم جای بحث دارد.

ج: من که اصرار ندارم، من عقیدهٔ خودم را گفتم. من به این نتیجه رسیده ام که افرادی که آشنایی با مکتبهای مخالف پیدا کرده اند خیلی وقتها نظرشان عوض شده است. حتی علامه حلی؛ علامه در قواعد فتوایی می دهد که بعد از برخورد به فتوای شافعی دقیقاً فتوایش عوض شده است. بنده به نظر می رسد که شیخ طوسی که اگر در مقدمهٔ مبسوط حمله می کند به علمای قبل از خودش و می گوید: «هؤلاء مقلده» اینها مجتهد نیستند. وقتی است که خلاف در دستش است و تمام مکتبهای روز را می شناسد. عقیده بنده این است که بزرگی شیخ طوسی و علامه حلی و آیت الله بروجردی، به دلیل آشنایی با مکتبهای مقابل بود. حالا جنابعالی می گوید که این مثبت است یا منفی است، من ارزیابی نکردم.

س: اصول کاربردی که در فرمایشات حضرتعالی به عنوان یکی از تمایزات خاص حوزه علمیه قم مطرح شد، آیا در حوزهٔ نجف و در برخی آثار مثل محاضرات و مصباح الاصول موارد متعددی از این نگاه کاربردی به اصول دیده نمی شود؟

ج: بله این مطلب را منکرش نیستیم، آنجا هم هست. اما استنباط بنده از وضع قم این بود که در بیشتر مباحث و یا بلکه تمام مباحث، بعد کاربردیش بیشتر است تا حوزهٔ نجف. مثلاً بنده از

کسانی هستم که اگر چه شاگردی قم را کرده‌ام و نجف تحصیل نکرده‌ام، ولی نزد مرحوم آقای حاج شیخ میرزا هاشم آملی که شاگرد نائینی و شاگرد آقا ضیاء بود دو دوره اصول مکاسب و طهارت خواندم و در تمام این دوره‌هایی که ما پیش ایشان خواندیم بنده یادم نمی‌آید که در این اصول یکی دو تا آیه قرآن خوانده باشد، یک بار هم که خواند غلط خواند. بعد خود ایشان این مطلب را نقل کرد که یک روز مرحوم شیخ ما یعنی آقا ضیاء سر درس ارث گفته است: آقایان! امروز به یک ورقه کتابی در کوچه برخورد کردم که ارث را بسیار زیبا تقسیم کرده است. وقتی آن صفحه را خوانده معلوم شده که آیه قرآن است.

آن وقت شما نگاه کنید در جامع الاحادیث الشیعه آقای بروجردی هر مسئله فقهی که در آنجا بابش را مطرح کرده است، عجیب است که ده تا بیست تا سی تا آیاتی را در مورد آن مسئله مطرح کرده که یک مجتهد باید الآن رویش کار کند که چطوری آن آیات دلالت بر این مسئله می‌کند که این کار نشده است.

س: دانشمندان اصول نجف با مسئله‌ای مانند قضایای حقیقیه به لحاظ این که صاحب اندیشه واحدی نبوده‌اند و از این جهت این فرمایش حضرتعالی که آنها جهل داشته‌اند و به تبع استادشان مطلبی را گفته‌اند، آیا قابل مناقشه است یا خیر؟

ج: منظورم از علمای نجف آقای نائینی است؛ آقای نائینی و شاگردان نائینی این اشتباه بزرگ را در قضایای حقیقیه کرده‌اند به دنبال حاجی سبزواری و ما این را نوشته‌ایم. ایشان قضایای حقیقیه را به قضایای شرطیه برگردانده است! قضایای حقیقیه چطور به قضایای شرطیه بر می‌گردد؟ شرط در عقد الوضو است نه شرط در عقد الحمل، این اشتباه را حاجی در منطق منظومه کرده است، نه در فلسفه منظومه. عیناً این اشتباه در کتاب آخوند آمده، و نائینی آمده و بعد علمای قم نقدشان کردند؛ هم امام خمینی نقد کرده‌اند و هم شاگردان امام خمینی (رضوان الله علیه). قضایای شرطیه شرط می‌خورد به عقد الحمل در حالی که قضیه حقیقیه شرط در عقد الوضو است یعنی لو وجد شیء وثبت علیه أنه فلان لفلان، یعنی حمل هم بطنی است. این اشتباه تا شاگردان نائینی آمده و بعد از او ممکن است عوض شده باشد، من که اصراری ندارم، چون این حمله از قم شروع شده است. این اشکال از قم شروع شده به ایشان و در نوشته‌های قم معمولاً آمده که این اشتباه در نوشته‌های نائینی هست، ولی شاگردان نائینی هنوز می‌گویند احکام به نحو قضایای حقیقیه است در حالی که اینطور نیست، احکام به نحو قضایای حقیقیه نیست، مکتب اصولی قم احکام را قضایای حقیقیه نمی‌داند! احکام قانونیه و تئوری که در قم وجود پیدا کرده اصلاً آن را منکر شده‌اند. قضایای دیگر مال واقعیات است، قضایای حقیقیه که نائینی می‌گوید احکام به نحو قضایای حقیقیه است و این شاه غزل را تکرار می‌کند، علمای مکتب قم انتقاد کرده‌اند. مرحوم آقا ضیاء در حاشیه‌ای که بر نائینی دارد این ایراد را گرفته

است، اما نگفته که احکام به نحو قضایای حقیقیه نیست. قضایای خارجی را که آقا ضیاء مطرح کرده است با خارجیهای که خود نائینی طرح کرده است متفاوت است. قضایای خارجی آقا ضیاء قضایای جزئی است، قضایای خارجی نائینی... خود آنها اختلاف دارند در فهم قضایای حقیقیه و خارجی.

س: در بسیاری از آثار فقهای مکتب نجف مثل آیت الله خوئی، تعابیر بسیار روان تر از آثار اندیشمندان حوزه قم مثل مرحوم امام است و همچنین بهره گیری از امور فلسفی و عقلی محض در مثل آثار مرحوم امام وجود دارد و حال آن که نظر جناب عالی این بود که حوزه نجف تعقیدی داشت که در حوزه قم برطرف شد و حوزه قم اصول را از فلسفه به نحو مطلوب جداسازی کرد که در نجف این گونه نبود.

ج: من معتقدم روان نویسی در قم شروع شد یعنی مقارن مرحوم آخوند، در قم آقای حاج شیخ عبدالکریم شروع کرد. امام خمینی و ... فلسفه را جدا کردند. مرتب امام خمینی در مبحث صحیح و اعم و ... می گوید این را اشتباه نکنید، اینجا جای اعتباریات است، واقعیات نیست! صلات یک ماهیت واقعی ندارد که با مباحثی که در نجف مطرح شده است مطرح بشود، حتی در کتاب البیع که در نجف تدریس کردند همین حرف را زده اند. اما آقای خوئی اگر فلسفه را جدا کرده است یک کلام سنتی را وارد کرده است، این را توجه داشته باشید. آقای خوئی یک متکلم است در مقابل یک فیلسوف، آقای خوئی دفاع می کند از ترجیح بلا مرجح که هیچ فیلسوفی این را قبول ندارد. می گوید چه مانعی دارد، دوباره همان مثال متکلمین را در اصولش مطرح می کند. آقای خوئی از موضع یک متکلم در آنجا سخن می گوید، اینطور نیست که جدا کرده باشد. کاملاً از موضع کلام در آنجا دفاع می کند. بله البته همینطور که فرمودید درست است، از تعقید و مغلق نویسی و ... کاملاً اجتناب کرده است.

